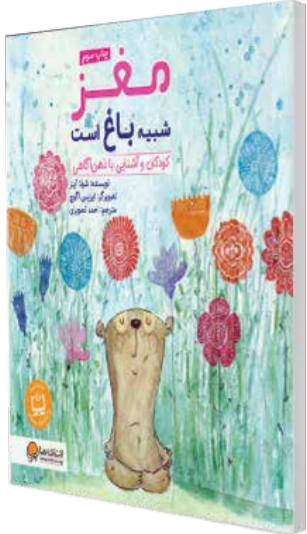




کتاب

هر آنچه که در رابطه با کتاب می خواهید بدانید



سی سال در دست نوجوان‌ها

مرور بر کتاب هوشمندان سیاره اوراک

معصومه فراهانی خبرنگار

نوجوان بودم و کتاب‌ها را چندتا چندتا می‌بلعیدم. زائر مورد علاقه‌ام زائر فانتزی و علمی-تخیلی بود. عاشق مجموعه کتاب‌های نشر قدیانی بودم و خیلی‌هایشان را داشتم. دوستی داشتم که فاصله سنی‌مان چند روز بیشتر نبود. ما برای دیدن هم، حرف زدن از کتاب‌های جدید و مبادله کردن کتاب‌هایمان لحظه‌شماری می‌کردیم. یک شب در کتابخانه‌اش یک مجموعه دو جلدی دیدم: هوشمندان سیاره اوراک! اسمش برام جالب بود اما نام نویسنده‌اش مرا به تردید می‌انداخت. همه رمان‌های علمی-تخیلی و فانتزی که خوانده بودم ترجمه شده بود و تصور هم نمی‌کردم که نویسندگان ایرانی هم در این ژانر نوشته باشند. دوستم خیالم را راحت کرد و گفت: «من هم همین فکر را می‌کردم اما کتاب واقعاً غافلگیرم کرد!» همان شب که به خانه برگشتم کتاب را شروع کردم، کتاب با این جمله آغاز شده بود: «صبا، دختری که چشمانی تابناک و پر فروغ داشت در سیاره اوراک نشسته بود و به آواز ده‌ها قناری گوش می‌کرد.» آن شب پلک‌هایم تا جایی که توانستند در مقابل خواب مقاومت کردند تا با قصه صبا و زنبق همراه شوم. صبا و زنبق از سیزده سالگی تا حالا همراه من هستند. یک روز در صفحه خانم کلهر دیدم که یک نفر برایش پیام گذاشته من اسم دخترم را به خاطر صبا این کتاب «صبا» گذاشتم. دیدم که «صبا» و «زنبق» بجز من با بقیه خوانندگان این کتاب همراه مانده‌اند. یکی از پررنگ‌ترین نقاط قوت کتاب شخصیت‌پردازی‌های خیلی خوب و به یادماندنی است. نقطه پررنگ دیگر، قصه آن است. «صبا» دختر نوجوانی است که موجوداتی به نام هوشمندان سیاره اوراک او را به سیاره نامرئی خودشان می‌برند تا آزمایشش کنند. آخر صبا مثل بعضی از انسان‌های دیگر دور سرش یک هاله عجیب دارد. چیزی که هوشمندان سیاره اوراک را می‌ترساند این است که نکند نیرویی برای حمله به آنان باشد. پانزده سال بعد، «زنبق» خواهرزاده صبا با مادرش قهر می‌کند و به خانه مادر بزرگ می‌رود و کنجکاو می‌شود راز خاله صبا ناپدید شده‌اش را کشف کند. فضاسازی‌های این رمان کم‌نظیر است. از طرفی در خانه مادر بزرگ با بافت کاملاً سنتی و ایرانی سرگ می‌کشیم و از طرفی به سیاره‌ای ناشناخته می‌رویم و با موجودات عجیب‌غریب آشنا می‌شویم و در کنار آن زبان داستان هم بسیار روان و یک‌دست و مستحکم است. حدود سی سال از چاپ اول این کتاب می‌گذرد اما هنوز جزو کتاب‌های پرفروش انتشارات قدیانی است و وقتی به شاگردان نوجوانم معرفی‌اش می‌کنم، آنها هم مثل نوجوانی من، کمی چهره در هم می‌کشند، اما بعد از خواندن کتاب، با شنیدن اسمش لبخند رضایت روی لب‌شان می‌نشیند.

توی سر من چی می‌گذره؟

مروری بر کتاب «مغز شبیه باغ است»

زهرا بزرگزاده خبرنگار

- بابا! اون ماشینه به فکرم رسید!
- یعنی چی بابا؟
- یعنی اومد رسید به فکرم دیگه! بابا راستی فکر چیه؟
بچه‌ها از این دست سؤالات کم نمی‌پرسند. سؤالاتی که به ما نشان می‌دهد کودکان دارد کم‌کم دریچه ذهنش را به روی مفاهیم انتزاعی باز می‌کند و حالا می‌تواند با اوجاراج به مسائل پیچیده‌تر هم حرف زد؛ اما پا گذاشتن به سنین درک ذهنی همانا و پرسیدن سؤالاتی که پاسخی ندارند یا چند پاسخ دارند هم همانا! خیلی وقت‌ها خود بزرگسالان هم جواب چنین سؤالاتی را نیافته‌اند و تازه شروع به کشف آن مفاهیم می‌کنند، آن‌هم به کمک کودکان!
کتاب «مغز شبیه باغ است» نوشته شونا آیزن و ترجمه احمد تصویری، در انتشارات مهرسا منتشر شده است. این کتاب در مورد مغز است و همان‌طور که از اسمش پیدا است، مغز را به یک باغ تشبیه کرده که مسیرهای مختلفی دارد. خواندن چنین کتاب‌هایی دقیقاً برای زمانی توصیه می‌شود که کودک دارد به دنیای مفاهیم سرگ می‌کشد و چون دیگر با مسائل عینی روبه‌رو نمی‌شود، ممکن است گیج و سردرگم شود به همین علت در این کتاب با تصویرسازی جذاب، مغز به یک باغ تشبیه شده است تا کودک بتواند از تشبیه نادیدنی‌ها به دیدنی‌ها، چیزهای بیشتری در مورد خودش بفهمد. این کتاب در کنار اینکه اطلاعات خوبی در مورد ذهن و فکر کردن به کودک می‌دهد، به صورت خیلی غیرمستقیم یکی دو توصیه هم می‌کند. یکی از مهم‌ترین‌های مدیریت کردن افکار است. کتاب به این نکته اشاره می‌کند که اگر فکرهای بدی به سرت آمد نباید زیاد آنها را نگه داری و می‌توانی از رویشان بگذری. این توصیه، راه را برای مهارت‌های زیادی باز می‌کند. شما از این پس می‌توانید با توجه به زیربنایی که این کتاب در ذهن فرزندتان ساخته است، به او بگویید از خیر فکرهایی که وسط شرایط نامناسب به سرش می‌زند، بگذرد و آن را گوشه باغ پنهان کند تا سر وقتش راجع به آن صحبت کنید. یا از این هم مهم‌تر، با توجه به شرایط کنونی می‌توانید آنچه را در ذهن کودک می‌چرخد و او را مضطرب کرده به کمک مفاهیم و نمادهای معرفی شده در کتاب شفاف کنید و راجع به آن گفت‌وگو کنید. در واقع کتاب به شما و کودکان ادبیات جدیدی می‌دهد تا بتوانید در مورد افکار و ذهنیات با یکدیگر صحبت نمایید. البته این نکته نیز مهم است که این کتاب برای کودک سؤالات زیادی به وجود می‌آورد و ممکن است نتواند به همه آنها پاسخ دهد، چه بسا ذهن کودک را به چیزهای جدیدی در مورد مغز کنجکاو کند که والدین را در دردسر بزرگ‌تر و البته شیرین‌تری بیندازد!

لطفاً کتاب‌های تخیلی را در قفسه خودشان بگذارید

لازم نیست که داستان‌های تخیلی را از سبد خواندن نوجوان‌ها حذف کنیم

شده باشند یا مجموعه «شکارچیان مجازی» همه حرف‌هایی که راجع به آینده اینترنت و متاورس می‌زنند را توی یک کتاب سه جلدی تصویر کرده. این کتاب‌ها را دست بچه‌ها زیاد دیدم ولی باورم نمی‌شود که حتی یک بار هم به جزئیات آن توجه نکردند. وقت کلاس کم است، با سرعت به پاراگراف بعدی می‌رویم. کمی بعد از قرن هجدهم، انسان‌ها دیگر از علم و ماجراهای علمی و داستان‌های علمی-تخیلی اشباع شده بودند؛ از طرفی فهمیده بودند که قرار نیست علم همه مشکلاتشان را حل کند. پس دوباره به دنیای داستان‌های فانتزی برگشتند. اینجای تاریخ، محل تولد «نارنیا»، «آریاب حلقه‌ها» و «هری پاتر» است. هری پاتر بیست سال بعد از انتشار، دیگر برای بچه‌ها یک کتاب یا فیلم جالب نیست چیزی است که با آن بزرگ می‌شوند، چیزی که هم‌شان دیده‌اند و مثل سیندرلا و داستان اسباب‌بازی‌ها ... همیشه وجود داشته. برای همین وقتی می‌خواهم به تفاوتش با داستان‌های واقع‌گرا اشاره کنم خیلی درک نمی‌کنند.

بعد از چند دهه تلاش ناکام بزرگ‌ها برای حذف کتاب‌های تخیلی از سبد خواندن نوجوان‌ها و تشویق کردن‌شان به خواندن داستان‌های واقعی (!) حالا با نسلی مواجه هستیم که در دریایی از داستان‌های تخیلی بزرگ شده است و تا حدی تفاوت آن با واقعیت را درک نمی‌کند. شاید وقت آن رسیده که از تلاش برای حذف این قصه‌ها دست برداریم و کاری کنیم که در ذهن بچه‌ها هر قصه در قفسه خودش قرار بگیرد

بچه‌ها را با اسطوره‌ها آشنا می‌کنند مثل «پنش خوارگر» ایرانی و «پرسی جکسون» غیرایرانی یا کتاب‌های علمی-تخیلی که آینده را به تصویر می‌کشند و مفاهیم علمی را ساده‌سازی می‌کنند یا هزار کتاب تخیلی دیگر که مسائل جدی دنیای عادی را به زبان دیگری برمی‌گردانند. اطرافیان بزرگسال می‌گویند: «این بچه‌ها لازم نیست کتاب تخیلی بخونن. خودشون توی دنیای تخیلی زندگی می‌کنند.» به نظر خودم هم مشکل همین است، اولین بار است که می‌بینم بچه‌ها فرق بین کتاب تخیلی و واقع‌گرا را به سختی متوجه می‌شوند. احتمالاً به همین ترتیب فرق بین تخیل و واقعیت را نیز به سختی درک می‌کنند. شاید به خاطر اینکه هیچ‌کس داستان‌هایی که در ذهن‌شان است را دسته‌بندی و مرتب نکرده است. تلاش بزرگ‌ها برای حذف داستان‌های تخیلی ناکام و حتی غلط است. بهتر است این بار تلاش کنیم که تخیلی‌ها را در قفسه مخصوص خودشان بگذاریم.

مریم رحیمی پور خبرنگار



سرکلاس برای بچه‌ها یک متن علمی می‌برم تا با ویژگی‌های ژانر تخیلی و علمی-تخیلی آشنا بشوند. خیلی‌هایشان اصلاً نمی‌دانند این مدل داستان‌ها اسم و دسته‌بندی هم دارد. نمی‌دانند می‌شود «آریاب حلقه‌ها» و «نارنیا» و «هری پاتر» را در یک گروه کنار هم قرار داد. چیزی با عنوان ژانر پرایشان غریبه است. پاراگراف اول متن را می‌خوانیم و می‌خواهم که در یک جمله بگویند چه گفته است. چند نفر دست‌شان را بلند می‌کنند و توضیح می‌دهند. «ادبیات ذاتاً فانتزی است. چون توی داستان‌های کهن هم ما چیزهای غیرواقعی و خارق‌العاده داشتیم.» می‌گویم مثل چی؟ نگاهم می‌کنند. خودم جواب می‌دهم «مثل شاهنامه». واکنش خاصی نمی‌بینم. احساس می‌کنم از نظرشان داستان‌های واقع‌گرا و تخیلی چندان تفاوتی ندارند. پاراگراف بعدی می‌گوید که بعد از قرن هجدهم، وقتی علم جای هر عنصر فراواقعی را گرفت، نویسنده‌ها شروع به نوشتن داستان‌های علمی-تخیلی کردند.

اسم «ژول ورن» توی متن آمده. می‌پرسم «کی کتابی از ژول ورن خونده؟» توی هر کلاس فقط یک یا دو نفر دست بلند می‌کنند. یکی پاسخ می‌دهد «خانم وقتی هنوز زیردریایی اختراع نشده بود. ژول ورن بیست هزار فرسنگ زیر دریا رو نوشته. من خوندمش.» خوشحال می‌شوم مثالی می‌زند که بلد نیستم. خودم توی هر کلاس «سفر به کره ماه» را مثال زدم اما کسی نخونده است. برای همین مستأصل می‌گویم: «سفر به کره ماه مجموعه‌ها تن رو که خوندین؟» چند نفرشان ذوق می‌کنند که یک اسم آشنا آوردم. توضیح می‌دهم که آن قسمت تن تن هم علمی-تخیلی محسوب می‌شد و هرزه وقتی این کتاب را نوشت که آدم‌ها هنوز روی کره ماه قدم نگذاشته بودند. قبل ترها، یعنی قبل از کرونا وقتی درس‌مان به ژانر علمی-تخیلی می‌رسید، کتاب «زایو» را می‌خواندیم. بچه‌هایی که قبل از کرونا «زایو» را خواندند و بعد از آن کرونا را تجربه کردند خیلی بیشتر پیشگویی کردن آینده‌ها معنایی دارد. یکی از بچه‌ها دست بلند می‌کند و می‌گوید: «ژانر علمی-تخیلی روایتگر و پیشگوی مسائل علمیه.» از اینکه کل ماجرا را توی یک جمله خلاصه کرده‌است، کیف می‌کنم. دلم می‌خواهد کتاب‌های دیگری هم مثال بزنم. مثلاً شخصیت‌های کتاب «آرتمیس فاول» از تجهیزات و تکنولوژی‌هایی استفاده می‌کنند که بعید نیست ۱۰ سال دیگر واقعی

